

شاهنامهٔ تالان

شرح تصاویر روی جلد مجموعه:

جلد اول: سرودن شاهنامه، برگرفته از کتاب نقاشی مکتب قهوه‌خانه‌ای، نشر نظر ۱۳۸۵، اثر حسن اسمعیل‌زاده
جلد دوم: مجلس کیخسرو، برگرفته از کتاب نقاشی مکتب قهوه‌خانه‌ای، نشر نظر ۱۳۸۵، اثر حسن اسمعیل‌زاده
جلد سوم: تصویر کشته شدن دیو سفید، برگرفته از کتاب در دست انتشار در پیشگاه شمایل تو، نشر نظر،
اثر حسن اسمعیل‌زاده، از مجموعه مهندس عقیلی
جلد چهارم: تصویر داستان سیاوش، برگرفته از کتاب در دست انتشار در پیشگاه شمایل تو، نشر نظر، اثر جواد
عقیلی، از مجموعه مهندس عقیلی
جلد پنجم: تصویر کشته شدن سهراب، برگرفته از کتاب در دست انتشار در پیشگاه شمایل تو، نشر نظر، اثر؟،
از مجموعه مهندس عقیلی

لازم به ذکر است دسترسی به این تابلوها بدون همکاری و محبت جناب آقای محمودرضا بهمن‌پور مدیر
مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر امکان‌پذیر نبود. با سپاس فراوان از ایشان.

گروه انتشاراتی ققنوس

سرشناسه: زریری، عباس، ۱۲۸۸-۱۳۵۰

عنوان و نام پدیدآور: شاهنامهٔ نقالان: داستان‌های پهلوانی ایرانیان در زنجیره‌ای از روایت‌های سینه‌به‌سینه و سنتی/طومار مرشد عباس زریری اصفهانی در سنجش با شاهنامه اثر ابوالقاسم فردوسی با ویرایش جلیل دوستخواه.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۵ ج.

شابک: دوره: ۵-۳۶۱-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ج ۱: ۵-۲۲۰-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ج ۲: ۵-۲۳۳-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸؛

ج ۳: ۱-۳۰۱-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ج ۴: ۴-۳۲۶-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ج ۵: ۵-۳۶۰-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فبیا

عنوان دیگر: داستان‌های پهلوانی ایرانیان در زنجیره‌ای از روایت‌های سینه‌به‌سینه و سنتی.

موضوع: نقالی - طومارها - متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۴۱۶ق. شاهنامه - اقتباس‌ها

موضوع: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Adaptations

موضوع: Scrolls of naqqali -- Early works to 20th century

موضوع: نقالی - ایران

موضوع: Naqqalli -- Iran

موضوع: نقالان

موضوع: Naqqalan

موضوع: داستان‌های پهلوانی - ایران

موضوع: Heroic narrations -- Iran

شناسه افزوده: دوستخواه، جلیل، ۱۳۱۲، - ویراستار

رده‌بندی کنگره: ۴/۱۳۹۶ از ۴/آ/۴۴۹۵ PIR

رده‌بندی دیویی: ۸۱/۲۱

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۷۳۲۱۸۵

شامنامهٔ نقالان

داستان‌های پهلوانی ایرانیان
در زنجیره‌ای از روایت‌های سینه‌به‌سینه و سنتی

طومار مرشد عباس زیری اصفهانی
ویرایش جلیل دوستخواه

مجلد اول





انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

* * *

طومار مرشد عباس زریری اصفهانی

شاهنامه نقّالان

ویرایش جلیل دوستخواه

مجلد اول

چاپ اول

۹۹۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۲۰-۵

ISBN: 978-600-278-220-5

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۶۱-۵ (دوره ۵ جلدی)

ISBN: 978-600-278-361-5 (5 vol.set)

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- پیشگفتار ویراستار ۱۱
سخن ویراستار دربارهٔ زندگانی و کارنامهٔ نقّال و نگارندهٔ این دفتر
و کارِ کارستانِ او ۱۹
گزینه‌ای از سخنان «مرشد عبّاس زریری» دربارهٔ زندگی خود و
پیشینهٔ نقّالی ۳۳

شاهنامهٔ نقّالان

- فهرست دودمان‌های پادشاهی و شاهان ایران از آغاز شهریارِ
پیشدادیان تا پایان روزگار ساسانیان ۵۳

پیشدادیان

۱. پادشاهی کیومرث ۶۱
۲. پادشاهی هوشنگ ۷۳
۳. پادشاهی طهمورث دیوبند ۸۷
۴. پادشاهی جمشید ۱۱۹
۵. پادشاهی ضحاک ۱۳۷
داستان کاوهٔ آهنگر ۱۸۶
۶. پادشاهی فریدون ۲۴۵
زادن منوچهر از مادر ۲۶۹
داستان پیدایش گودرز ۴۹۹
داستان خورشید خاوری ۵۲۸
داستان کشته شدن طوَرک به دست کُک بن کُهاد ۵۸۲
داستان گر شاسب و زدن رُخّام فیل سوار را ۶۰۵
داستان دیو سفید ۶۴۱

- داستان سلماسیه و گرشاسب ۷۱۵
 داستان ولادت افراسیاب ۸۰۲
 داستان شیرویهٔ خاوری و گرشاسب با شیرویه ۸۳۶
 داستان نریمان بن گرشاسب ۸۴۶
 داستان نریمان و مهر جهانسوز ۸۸۰
 داستان پیدایش سام سوار و کشته شدن شاه تور به
 دست منوچهرشاه ۹۲۸
 ۷. پادشاهی منوچهر ۱۰۱۷
 داستان سام بن نریمان و پریدخت ۱۰۲۲
 داستان سام و نهنگال دیو ۱۱۰۱
 داستان زال و رودابه دختر شاه کابل ۱۲۶۹
 ولادت رستم ۱۲۸۹
 ۸. پادشاهی نوذر ۱۴۲۳
 ۹. پادشاهی زو طهماسب ۱۵۱۹
 ۱۰. پادشاهی گرشاسب زو ۱۵۲۹

کیانیان

۱. پادشاهی کیقباد ۱۵۳۵
 ۲. پادشاهی کاوس ۱۶۲۳
 داستان جنگ مازندران ۱۶۲۵
 هفتخان رستم زال ۱۶۳۷
 داستان جنگ هاماوران ۱۷۰۱
 نخجیر کردن رستم با هفت پهلوان در شکارگاه افراسیاب ۱۷۷۷
 داستان رستم و سهراب ۱۷۹۷
 نبرد رستم با سهراب ۲۰۲۷
 داستان کشته شدن سهراب به دست رستم ۲۱۲۷
 آغاز داستان سیاوش ۲۲۷۳
 ولادت کیخسرو ۲۵۰۰
 داستان کین سیاوش ۲۵۰۸
 رفتن گیو به توران برای آوردن کیخسرو ۲۵۳۱
 ۳. پادشاهی کیخسرو ۲۵۷۵
 داستان فرود سیاوش ۲۵۷۷
 داستان کاموس کشانی ۲۶۳۲
 داستان پولادوند دیو ۲۷۱۹

۲۷۷۴	داستان اَکوانِ دیو
۲۷۸۹	داستان بیژن و منیژه دختر افراسیاب
۲۸۲۶	داستان برزو بن سهراب
۲۹۹۷	داستان تیمور
۳۱۳۱	داستان هفتخانِ جهان‌بخش
۳۲۲۴	داستان جنگِ یازده رُخ
۳۳۷۷	داستان جنگِ بزرگِ کیخسرو با افراسیاب
۳۴۳۳	داستان غایب شدن کیخسرو
۳۴۶۵	۴. پادشاهی لُهراسب
۳۴۶۵	داستان گُشتاسب (گُشتاسب‌نامه)
۳۴۹۹	۵. پادشاهی گُشتاسب
۳۵۳۵	داستان هفتخانِ اسفندیار
۳۵۵۹	داستان رستم و اسفندیار
۳۶۱۹	۶. پادشاهی بهمنِ اسفندیار
۳۶۳۰	داستان رستم و شَعاد و کشته شدن رستم
۳۷۶۷	۷. پادشاهی همای چهرزاد
۳۷۸۵	۸. پادشاهی داراب پسر همای چهرزاد و بهمنِ اسفندیار
۳۷۸۹	۹. پادشاهی دارا پسر داراب

سياهه كوته نوشتها

۱. خا. شاهنامه ویراسته دکتر جلال خالقی مطلق
۲. مس. شاهنامه چاپ مسکو
۳. مول. شاهنامه ویراسته ژول مول
۴. وا. دست‌نوشت کتابخانه پاپ در واتیکان
۵. قا. دست‌نوشت کتابخانه ملی قاهره
۶. ل. دست‌نوشت کتابخانه بریتانیا در لندن
۷. لید. دست‌نوشت کتابخانه دانشگاه لیدن
۸. آک. دست‌نوشت کتابخانه دانشگاه آکسفورد
۹. بخ. شاهنامه چاپ بروخیم
۱۰. بدنگا. بدل‌نگاشت، نسخه بدل
۱۱. دس. دست‌نوشت مرشد عباس زریری اصفهانی

پیشگفتار ویراستار

«... البته داستان سهراب‌کُشیِ نقّال‌ها را در قهوه‌خانه‌های قدیمی شنیده‌اید. واقعاً قیامتی برپا می‌شد که دیدنی و شنیدنی بود. ای کاش مرحوم حاج مُرشد عبّاس اصفهانی^۱ و نقّالی او را در قهوه‌خانه‌های ناظر و خسروآقای اصفهان دیده بودید که از چند هزار شنوندهٔ پیر و جوان — به قول خودش — در روز سهراب‌کُشی، یک من اشک و یک دامن زر می‌گرفت.»

استاد زنده‌یادم، جلال‌الدین همایی
(فردوسی و ادبیات حماسی،
مجموعه سخنرانی‌های نخستین جشن طوس)

داستان‌های پهلوانی ایرانیان به روایت‌های گوناگون نقّالان، از آغاز (زمانی ناشناخته) تا روزگار ما، همواره از سینه به سینه، از استاد به شاگرد، از پدر به پسر و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و تا آن‌جا که می‌دانیم جز در طومارهای پراکنده (که در حکم یادداشت‌هایی موقّت از بخش‌ها و نکته‌هایی از داستان‌ها بوده است) نوشته نمی‌شده و آن طومارها نیز به‌مرور از میان می‌رفته و، از این رو، این داستان‌ها هیچ‌گاه ثبت و ضبط و تدوین و ویراسته و

۱. این شخص نقّال بلندآوازه‌ای بوده است در اواخر دورهٔ قاجارها که مؤلف این متن هم از او، در شمار استادان و پیشکسوتان خود، یاد کرده است (دنبالهٔ همین پیشگفتار).

نهایی نمی‌یافته و در واقع، به دلیل پایداری سنت نقّالی و رواج آموزش‌های زبانی و بیانی این فنّ و تکیه بر حافظه، نیازی هم بدین کار احساس نمی‌شده است. به همین سبب، امروزه از دستاورد هنر و مهارت داستان‌پردازی و سخنوری آن‌همه نقّال نامدار و گمنام — که ردّ پای کمرنگی از کار آنان در پاره‌ای از کتاب‌ها به چشم می‌خورد — چندان اثری در دست نداریم.

نخستین اثری که در این زمینه می‌شناسیم مجموعه‌ای است با عنوان هفت‌لشکر، نوشته نقّالی گمنام در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار که یگانه دست‌نوشته آن در کتابخانه مجلس (بهارستان) با شماره ۲۹۸۳ نگاهداری می‌شود و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی متن آن را با ویرایش (مقدمه، تصحیح و توضیح) آقایان مهران افشاری و مهدی مداینی در سال ۱۳۷۷ در تهران منتشر کرده است. به گفته مُرشد ولی‌الله تُرابی: «این متن یک دوره کامل طومار نقّالی است که دست‌کم به مدت شش ماه نقّالان آن را می‌زده‌اند.» (هفت‌لشکر، مقدمه، ص سی و یک).

دومین اثر در این راستا متنی است بازمانده از دوره سلطان حسین صفوی که آقای دکتر سجاد آیدنلو استاد دانشگاه ارومیه آن را ویراسته و نشر داده است و کتاب‌شناخت آن چنین است: طومار نقّالی شاهنامه (بر اساس دست‌نویس مورّخ ۱۱۳۵ ه.ق متعلّق به کتابخانه زنده‌یاد استاد مجتبی مینوی)، مقدمه، ویرایش و توضیحات سجاد آیدنلو در ۱۰۸۰ صفحه، انتشارات به‌نگار، تهران، ۱۳۹۱.

سومین اثر متن کنونی است که در دنباله از آن و مؤلفش سخن خواهم گفت. از پیش یا پس از این سه متن هیچ اثر همانندی در جایی (ایران و افغانستان و تاجیکستان) سراغ نداریم و هرگاه پیدا شود غنیمتی خواهد بود. سنجش درون‌مایه متن کنونی با متن هفت‌لشکر همانندی‌های بسیاری را هم در زبان و بیان و لحن و تکیه کلام‌ها و کلیدواژه‌ها و هم در داده‌های داستانی نشان می‌دهد. با این حال، تفاوت‌های چشمگیری نیز در آن‌ها هست و هیچ قرینه‌ای بر این‌که نقّال و نگارنده متن حاضر از وجود طومار هفت‌لشکر آگاه بوده است در دست نداریم و می‌توان گفت که همه همانندی‌ها ریشه در

آبشخورهای کهنِ سنتِ نقالی دارد که — با دریغ — راه پژوهشِ روشنگر در آنها بر ما بسته است و ناگزیریم به همین دو متن شناخته و در دسترس بسنده کنیم. در این جا بخش کوتاهی از «داستان رستم و سهراب» را — نمونه وار و برای سنجش — از هر دو متن می آورم:

هفت لشکر:

... اما چون سهراب به میدان درآمد و مبارز طلب نمود، کسی به میدان او نیامد. سهراب مرکب برانگیخت و در برابر خیمهٔ کیکاوس آمد و او را دشنام داد که: «ای شاهِ بدگهر! من خونِ زنده رزم را از تو بازخواست نمایم.» و نیزه [ای را] که بر دست داشت به چماق خیمهٔ کاوس بند کرد و قوت کرد، خیمه را با هفتاد میخ و ستون برکند و بر سر او نگون کرد.

کاوس نعره زد که: «ای دلاوران! رستم را خبر کنید که خود را برساند تا دستِ بیدادِ این تُرک را از سرِ ما کوتاه کند.»

طوس این خبر را بر رستم رسانید. رستم گفت: «در ایران به غیر از من کسی نیست؟ من از کاوس چه نیکویی دیده ام بجز محنت و غم؟»

باز با خود گفت: «گله به امروز نرسید.» پس نگاه کرد، دید سهراب را، مثل گرگ که در گلهٔ گوسفند افتد، ایرانیان را در پیش انداخته و هیچ کس تاب نبرد او ندارد.

اما رستم نامدار سوار بر رخس گردید و به میدان درآمد. بر جانب سهراب خروشید که: «ای دلاور! پیش بیا که مرد میدان تو منم!»

سهراب نگاه کرد. شخصی را دید که مادرش نشانی داده بود. با خود گفت که: «البته رستم همین است.» پس خندان خندان نزد رستم آمد و گفت: «ای دلاور! گمان دارم که تو رستمِ دستانی. اگر رستمی، از من پنهان مدار که مرا با رستم رازی است.»

گفت: «من رستم نیستم. رستم دلاوری است که هزار چون من، چاکر دارد. رستم در زابل است، هنوز نیامده است!»

سهراب نومید شد ...^۱

زریری:

... القصّه، پس از رسیدن سهراب به لشکرگاه ایران و کندن خرگاه و گریختن شاه و بزرگان ایران، خبر به رستم دادند. غرق سلاح جنگ شد، مگر مغفر که در این جنگ بر سر نداشت و گاوسر را نیز به کار نبرد.

در موقعی که سهراب عربده می‌کشید و می‌گفت: «شاه ایران! تو چرا اشخاص را به لباس شب‌روی در لشکرگاه من می‌فرستی؟»، از قفا صدای رقارق چهار کاسهٔ رخس به گوشش رسید. برگشت. رستم را دید. شناخت. حال، نفس [او] در حال تواتر [بود] و رنگ چهره [اش] تغییر کرد. در حال ادب ایستاد که رستم رسید در مقابل او. عنان از رخس کشید. سهراب سلام کرد. رستم زیر لب جواب داد و پرسید: «کیستی؟ این جا چه می‌کنی؟ چرا خرگاه شاه ایران را کنده‌ای؟»

عرض کرد: «سهراب سردار لشکر تورانم. شب گذشته خالوی مرا به قتل رسانیده‌اند و به من گفته‌اند [که] قاتل ایرانی بوده است...» (اگر سهراب به رستم گفته بود خالوی من زنده‌رزم، پسر شاه سمنگان، را کشته‌اند، خود کشته نمی‌شد).

رستم فرمود: «در صورتی که چنین اتفاقی رخ داده باشد، تو باید دستور طبل جنگ دهی و قدم در میدان نهاده، قاتل را مخاطب کنی. البته اگر قاتل خالوی تو ایرانی و جوانمرد باشد، خود را در میدان به تو معرفی خواهد نمود. نه [این‌که] چنین فعل زشتی را مرتکب شوی!»

سهراب در حال شرمندگی عرض کرد: «مرگ آن جوان مرا از حال طبیعی خارج کرده بود؛ به‌علاوه، نمی‌دانستم [که] جهان‌پهلوان در لشکرگاه نزولِ اجلال فرموده‌اند. اکنون پرسشی می‌کنم، مرا پاسخ دهید. شما نیز اعظم ایران، رستم جهان‌پهلوانید؟»

در این موقع، خیالات و وحشتی در دل رستم ایجاد کرد که: «این جوان را از من ترسانده‌اند و شاید به او فهمانده باشند که اگر رستم به دست تو کشته شود، ایران را تسخیر خواهی کرد. پس بهتر آن است [که] من نام خود را پنهان کنم که اگر به دست او کشته شدم، وی از ترس رستم بر ایرانیان نتازد.»

فرمود: «من الوا نیزه‌دار رستم جهان‌پهلوانم!»

سهراب هرچند به نر می سخن را تکرار کرد، همان پاسخ [را] شنید. از طرفی سهراب با خود فکر کرد که: «حرکات من برخلاف بود و رستم را سخت متغیر نموده که چنین اتفاقی در زمان من نباید رخ دهد و از این پیشامد ننگش آمده، نام خود را پنهان کرد. بهتر آن است [که] به لشکرگاه بازگشته، بگویم طبل جنگ بزنند و در میدان او را طلب نموده، خود را معرفی کنم.»

پس روی با رستم کرد و گفت: «اگر من طبل جنگ زده، قدم در میدان نهاده، قاتل را مخاطب قرار دهم، آیا حاضر به جنگ می شوی یا نه؟»
فرمود: «اگر ایرانی باشد، بله.» ...

این تنها نمونه‌ای کوتاه از این دو متن بزرگ و مُشتی از خروار است؛ وگر نه، من — که جلیل دوستخواه اصفهانی‌ام و سرتاسر این دو متن بزرگ را با دقت از زیر چشم گذرانیده و جزء به جزء آن‌ها را با یکدیگر سنجیده‌ام — در ضمن مغتم شردن برجاماندگی این هر دو سند ادب توده و فرهنگ زبانی و سینه‌به‌سینه مردم میهنم، به دور از هر گونه شائبه اغراق‌گویی، بر والاتر و فرهیخته‌تر بودن اثر زریری گواهی می‌دهم و تأکید می‌ورزم و «می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون» که کار او — افزون بر چیره‌دستی و مهارت استادانه‌اش در زبان و بیان و توصیف و تجسم صحنه‌ها — بی‌گمان، به سرچشمه‌های کهن تر و با اعتبارتری (هرچند برای ما ناشناخته و بیرون از دسترس) می‌پیوندد و، از سوی دیگر، فراگیر تجربه سر و کار داشتن مؤلف با جامعه ایران در یک سده پس از زمان تألیف هفت‌لشکر و دیدن شرایط زندگی در عصر پهلوی نیز هست.

من بر آنم که دیگران نیز هرگاه فرصت پژوهش سنجشی در این دو متن را بیابند، کم و بیش به همین برآیند خواهند رسید. صرف زمانی پنجاه‌ساله (۱۳۴۳ تا ۱۳۹۳) در کار سنگین ویرایش این متن بزرگ و تبدیل آن از یک دست‌نوشته خانوادگی مهجور و در معرض فرسودگی و فراموشی به کتابی در دسترس همه پژوهشگران و دوستداران فرهنگ برومند ایرانی را بخشی از

خویشکاری فرهنگی و ادبی خود می‌شمارم و منتی هم بر کسی ندارم. کاری بود که به صرافت خود برگزیدم و خویشکارانه به پایان رسانیدم و لذت به انجام رسانیدنش را هم بردم. اکنون هم خشنودم که در کنار شاهنامه‌ی بزرگ و نامدار فردوسی، روایتی دیگر از شاهنامه نقّالان / شاهنامه توده مردم ساده و عامی این مرز و بوم را در دسترس داریم.

کتاب کنونی چهار حسرت بردل مانده و آرزوبه گوربرده هم داشته است: یکم، زنده یاد حسین زریری، فرزند مؤلف، که در کار نگارش متن یار و مددکار وفادار پدر بود و مشتاقانه نشر آن را آرزو می‌کرد. (بخشی از صفحه‌های دست‌نوشته به خط اوست.) دو دیگر، دوستان فرزانه زنده یادم شاهرخ مسکوب و دکتر محمدجعفر محبوب که هم دلگرم‌کننده من به پیگیری این مهم و هم رهنمون من به دریافت درست برخی از پیچ و تاب‌های متن و شناخت کلیدواژه‌ها و تعبیرهای آن بودند، و سرانجام زنده یاد محمد زهرایی بنیادگذار و نخستین مدیر نشر کارنامه که سال‌ها با شورمندی تمام برای آماده گردانی این متن بزرگ زحمت کشید. یاد هر چهار تن را گرامی می‌دارم.

از آقای وحید نوشیروانی، که با آماجی فرهنگی و ایران‌دوستانه و عده یاری‌رسانی به کار نشر این اثر را داده‌اند، و دوست و استاد فرهیخته دکتر حسن کامشاد، که با پرس و جوها و پیگیری‌های دلسوزانه‌شان تشویق‌کننده من به ادامه پیمودن این راه دشوار بودند، کمال سپاسگزاری را دارم.

افزون بر همه، از دوست فرهیخته و همدل خود آقای مسعود بزرگمهر، که در بیرون آوردن پرونده‌های نوزده گانه پیشگفتار و متن این کتاب از بایگانی ایستای «کارنامه» و دیگر دیسی آن‌ها از نگاشت منسوخ زرنگار به وُرد، با دلسوزی و پیگیری، یاور من بودند، کمال سپاسگزاری را دارم.

به یادداشت‌ها و بازبُردها و شرح‌های نویسنده (نقال) با شماره‌های درون برانتز ارجاع داده می‌شود. ارجاع به گفتاوردهای ویراستار با شماره‌های

بدون پرانتز انجام می‌گیرد. در پایان هر فصل، ابتدا یادداشت‌های نویسنده می‌آید و سپس پی‌نوشت‌های ویراستار.

جلیل دوستخواه

تانزویل - کوینزنلند - استرالیا

مهرگان ۱۳۹۳

سخن ویراستار دربارهٔ زندگانی و کارنامهٔ نقال و نگارندهٔ این دفتر و کار کارستان او

مرشد عباس زیری اصفهانی (اصفهان، ۱۲۸۸-۱۳۵۰ خورشیدی) یکی از آخرین نقالان بزرگ روزگار ما و چهرهٔ تابناک و سرآمد فرهنگ تودهٔ میهن ما بود که پس از عمری کار پیگیر و دلسوزانه در این زمینه، برای بر جا نهادن یادگاری ماندگار از کوشش و کُنش خود و پر کردن بخشی از این جای خالی، کمر همت بست و پا از مرز نقالی سنتی و بازگفت زبانی داستان‌ها در برابر انبوه مردم فراتر گذاشت و قلم و کاغذ را در کار آورد و زنجیره‌ای از روایت‌های نقالان در حوزهٔ داستان‌های پهلوانی ایرانیان را که به میراث بدو رسیده بود و در طومار شخصی و گنجینهٔ حافظه داشت در کتابی بزرگ به نگارش درآورد.

این کتاب که دست‌نوشتهٔ یگانهٔ آن به خط روشن و خوانای نقال و نگارنده در اختیار خانوادهٔ اوست و ویراستار و ناشر نیز، هر یک، تصویری از تمام صفحه‌های آن را در دسترس دارند در ۹۹۹ صفحه با بُرش رَحلی (۲۰×۳۰ سانتیمتر) نوشته شده و نویسنده، خود در صفحهٔ عنوان، آن را «کتاب نثر شاهنامه» و در آخرین صفحه «زیربسی‌نامه» نامیده و ویراستار برای فراگیرتر ساختن نام کتاب عنوان کنونی را برای آن برگزیده است.

از متن بخش‌های گوناگون این کتاب تا کنون، جز قسمت‌های جداگانه و کوتاهی که همراه گزارش و تحلیل ویراستار در چند جا (در ایران و بیرون از آن) منتشر شده است، «داستان رستم و سهراب» را نیز انتشارات توس در سال ۱۳۶۹ به طور کامل (همراه با یادداشت‌ها و پیوست‌هایی از نویسندگان و ویراستار) در تهران منتشر کرده است.^۱

بر پایه‌ی برآورد ویراستار، متن این کتاب در حدود یک میلیون واژه را در بر می‌گیرد. درون‌مایه‌ی این کتاب داستان‌های پهلوانی ایرانیان از آغازِ ناشناخته‌ی زندگی این ملت تا پایان داستانِ اسکندر را شامل می‌شود.

زندگی‌نامه‌ی کوتاه نقّال و نگارنده

مرشد عبّاس زریری دوران کودکی‌اش را به سبب یتیم شدن و بی‌پناهی و نیز قحطی برآیند جنگ یکم جهانی به سختی هرچه تمام‌تر گذراند و هنوز نوجوان بود که همپای درویشان پُرسه‌زَن و دوره‌گرد در شهرها و روستاهای نزدیک به زادگاه خود به چامه‌خوانی و ستایش پیشوایان دینی پرداخت و سپس به شهرهای دورتر و پاره‌ای از کشورهای همسایه‌ی ایران، مانند عراق و عُمان و جز آن، سفر کرد و در ضمن سرگرمی به کارِ سوگ‌نامه یا ستایش‌نامه‌خوانی و سخنوری در گردهمایی‌های توده‌مردم، برای گذران زندگی، به حرفه‌های گوناگون نیز روی آورد و ویژه‌کاری‌های چندی مانند دندان‌سازی، درمان‌گری به شیوه‌ی سنتی و بازسازیِ برخی از دستگاه‌های فنی را آموخت. اما، جدا و فراتر از همه‌ی کارها، نقّالی و داستان‌پردازی را — که گرایش بسیار

۱. جدا از متن کامل «داستان رستم و سهراب» که بدان اشاره رفت، بخشی از همان داستان همراه با گفت‌وگوشنودی با «مرشد» در جَنگ اصفهان، دفتر سوم، تابستان ۱۳۴۵، و «داستان گرشناسب» همراه با پیشگفتاری در همان جَنگ، دفتر پنجم، تابستان ۱۳۴۶، و «داستان کاوه آهنگر» همراه با پیشگفتار و سنجش تحلیلی روایت مرشد با روایت شاهنامه، در فصلنامه‌ی ایران‌نامه ۱۰:۱ (ویژه‌ی شاهنامه‌فردوسی)، مریلند (آمریکا)، زمستان ۱۳۷۰ و بازچاپِ همان در کتاب حماسه‌ی ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها (تهران: آگه، ۱۳۸۰) آمده است.

بدان داشت — با شاگردی و کارآموزی در نزد نقّالان بزرگ روزگار به خوبی یاد گرفت و دیری نگذشت که در این زمینه به چیره‌دستی و گشاده‌زبانی و نکته‌پردازی و گرم‌سخنی بلندآوازه شد و طومارهای بسیاری را از یادگارهای نقّالان پیشین فراهم آورد که پاره‌ای از آن‌ها هنوز هم در کتابخانهٔ خانوادگی او نگاهداری می‌شود.

زریری — به نوشتهٔ خودش — تا هنگامی که نقّالی توانا و کارآمد شده بود، هنوز سوادِ خواندن و نوشتن نداشت و، مانند بیشتر نقّالان، با شنیدن داستان‌ها از نقّالان پیشکسوت و کهنه‌کار یا از طومارخوان‌ها و به یاد سپردن و بازساختن و بازگفتن آن‌ها برای مردم کار نقّالی خود را پی می‌گرفت. اما زمانی به اندیشهٔ سوادآموزی افتاد و با خودآموزی و نیز یاری گرفتن از این و آن، خواندن و نوشتن را یاد گرفت. از آن پس، نه تنها طومارها را خود می‌خواند و حفظ می‌کرد، بلکه سرانجام خود به پایگاه مرشدی رسید و صاحب طومار شد.

زریری با گرایش پرشوری که به یادگیری و دانش‌آموزی داشت، تا آن‌جا که برایش شدنی بود، به خواندن کتاب‌های گوناگون تاریخی و ادبی و دیوان‌های شاعران و به ویژه شاهنامه‌ی فردوسی و دیگر منظومه‌های حماسی مانند گرشاسب‌نامه و جز آن — که سرچشمه‌های کارش بود — پرداخت و خود نیز به سرودن چکامه‌هایی در ستایش یا سوگ پیشوایان دینی یا به مناسبت جشن‌ها و رویدادهای بزرگ ملی و مذهبی توفیق یافت و مجموعه‌هایی نیز به نثر تألیف کرد و به نگارش درآورد که از همه بزرگ‌تر و ارجمندتر کتاب کنونی است.

زریری در صفحهٔ عنوان این دست‌نوشتهٔ آن را «کتاب مستطاب نثر شاهنامه‌ی فردوسی» نام داده؛ اما، در آخرین صفحهٔ کتاب، آورده است: «اسم این کتاب را زریری‌نامه نهادم.» وی که با هوشمندی و آینده‌نگری پایان کار نقّالی را پیش‌بینی می‌کرد، با دلسوزی و دقتی فرهنگی، برای نگاهداری

آنچه از طومارها و روایت‌های گذشتگان در دسترس یا به یاد داشت و عمری آن‌ها را برای مردم این سرزمین بازگفته بود، دست به کار بی‌سابقه‌ای زد و از سنت دیرینه روایت زبانی و نقل سینه‌به‌سینه پا فراتر گذاشت و به فراهم آوردن و نگاشتن داستان‌ها همت گماشت و قلم و دفتر را جانشین زبان و بیان و لحن نقّالی و داستان‌گویی و پشتوانه ماندگاری آن‌ها کرد و چنین گنجینه سرشاری را از خود به یادگار گذاشت و برای برخورداری پژوهندگان و نسل‌های آینده به دوستانان فرهنگ ایرانی سپرد. وی درباره‌ی انگیزه‌های خود در پرداختن به این کار و چستی درون‌مایه اثرش می‌نویسد:

... این کتاب را که داستان‌هایش از زمان مهابادیان تا روزگار اسکندر رومی می‌باشد توأم با اشعار شاهنامه و شعرای دیگر و تاریخ و افسانه‌های شیرین و دلکش و کلمات قصار و پند و عالی‌ترین نصایح در یکتاپرستی و وطن‌دوستی و گذشت و جوانمردی و احترام به والدین و خدمتگزاری به ملت نوشتیم که مقاله‌های آن گواه مدعا می‌باشد و مدت هیجده سال در نوشتن این کتاب رنج بردم ...

من این کتاب را نوشتیم تا معلوم شود که ما برای مردم چه می‌گفته‌ایم و معنی نقّالی چیست ... فقیر، مدت سی و هفت سال، هر روز عصر در کافه گلستان در خیابان چهارباغ اصفهان برای صدها نفر از جوانان و مردان سالخورده داستان گفتم ... حال، باید منصفانه قضاوت کرد که یک نفر بدون تغییر لباس (یعنی با همان لباسی که از منزلش بیرون آمده)، بدون ساز و آواز و رقص، مدت سی و هفت سال در یک مجلس، برای آن همه مرد، که یک نفر زن در میانشان نبود، سخنرانی کند و نه تنها کسی را از خود نرنجاند، بلکه به پاکدامنی و طینت درست ناصح مردم باشد، در صورتی که مشتریان قهوه‌خانه عوض نمی‌شدند، یعنی آن که دیروز آمده بود امروز هم می‌آمد تا بقیه داستان را بشنود. این جا باید به سرمایه ناطق توجه نمود که چقدر باید داستان و غزلیات و قصاید و مصیبت و حکایات متفرقه و هر

گونه اشعاری که مناسب داستان باشد حفظ کند تا بتواند نزدیک چهل سال در یک مجلس سخنرانی کند؟ ... داستان سرایان عالم فقط نوشتند؛ لکن ما، بعد از چهل سال عمل نمودن در مجلس‌های پرجمعیت، آن وقت قلم به دست گرفته، نوشتیم.

مرشد عباس زیریری با فراهم آوردن و یک کاسه کردن طومارهای نقّالی خود در یک مجموعه، خدمت ارزنده‌ای به فرهنگ مردم ایران کرده و ماده‌های لازم برای پژوهش در این زمینه و دگردیسی بُن‌مایه‌های اسطوره‌گی و حماسی در روایت‌های نقّالان را در دسترس پژوهندگان گذاشته است. با انتشار مجموعهٔ روایت‌های او، می‌توان دامنهٔ بحث و بررسی و تحلیل درون‌مایه‌ها و ساختار آن‌ها را گسترش داد و به برآیندی فراگیر نزدیک تر شد.

کتاب حاضر، افزون بر آنچه گفته شد، گنجینهٔ بزرگ فرهنگ توده است و هیچ پژوهشی در این راستا، بی‌رویکرد بدان، کامل نخواهد بود. نگارنده خود در تدوین و تألیف فرهنگ فارسی اصفهانی بهرهٔ فراوان از آن برده و مدیون مؤلف زنده‌یاد آن است. رویکردی به زمینه‌ها و بایستگی‌های شکل‌گیری داستان‌ها و روایت‌های این متن و مروری در ساختار زبانی، بیانی و جامعه‌شناختی آن در سنجش با شاهنامه‌ی فردوسی، نشان‌دهندهٔ این است که از زمینه‌ها و بایستگی‌هایی جز آنچه فردوسی را به سرودن شاهنامه واداشت مایه گرفته است و آشکارا بازتاب ذوق و پسند و باورها و گرایش‌های اخلاقی، اجتماعی و دینی بیشترین مردم مین ماست. سنجش داده‌های این اثر با شاهنامه گذرگاه دیکردیسی داستان‌های حماسهٔ ملی ما را در درازنای هزارهٔ گذشته نشان می‌دهد.

همان‌گونه که اشاره رفت، یکی از چشمگیرترین سویه‌های این دیکردیسی وابستگی تمام‌عیار روایت نقّالان به فرهنگ تودهٔ مردم^۱ است و می‌توان گفت

که از این دیدگاه تاکنون چُنین سند گسترده‌ای در دسترس نداشته‌ایم. یکی از بزرگ‌ترین نقیصه‌ها در پژوهش‌های تاریخی، جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی ما ایرانیان کمبود محسوسِ مدرک‌ها و پشتوانه‌های رهنمون به ویژگی‌های اندیشه و گفتار و کردارِ تودهٔ مردم است. روایتِ نقّالان — دست‌کم — بخشی از این کاستیِ زیانبار را جبران می‌کند و به پژوهندگان فرصت می‌دهد تا از دیوارِ ساختگیِ میانِ ادبِ محافظه‌کار و ایستای دیوانی و درباری و مدّرسی بگذرند و بی‌هیچ میانجی یا بازدارنده‌ای به گسترهٔ ادب و فرهنگِ آشکاره‌گو و بی‌پروا و پرهیز و پویایِ توده راه یابند و «حرف و گفت و صوت را بر هم زنند» تا که «بی این هر سه» با جانِ جانِ جامعه رودررو شوند و «دم زنند» و زندگیِ فردی و جمعیِ مردم گذشته و اکنون را به گونه‌ای عینی بسنگرند و بازشناسند و آنچه را در تاریخ‌ها و تذکره‌ها و دیوان‌ها پوشیده و ناگفته مانده یا وارونه نموده شده است، بی‌هیچ «آدابی و ترتیبی»، بازنگرند و نیک بشناسند.

پردازندگانِ این روایت‌ها — که در درازنای هزاره‌ها آن‌ها را شاخ و برگ داده و سینه‌به‌سینه و نسل‌به‌نسل نقل کرده‌اند — پایبندِ هیچ‌گونه قید و بند و حدّ و مرزی نبوده و هر آنچه را «دل تنگ» شان خواسته است گفته و ساخته و پرداخته‌اند و، خواه از دیدگاهِ زبان و بیان، خواه از لحاظِ کاربردِ عنصرهای ساختاریِ داستان‌ها و روایت‌ها، بر پایهٔ ضرورت‌های فکری و عملی و اجتماعی و منطقیِ زندگیِ روزمرهٔ مردم رفتار کرده‌اند. پس اگر خوانندهٔ امروزینِ این روایت‌ها پاره‌ای ناهمگونی‌های زبانی و بیانی یا ناهمخوانی‌های اعتقادی و فکری و کرداری در آن‌ها می‌بیند و گفتاوردهایی از شاهنامه، کتاب‌های دینی، دیوان‌های شاعران و دیگر اثرهای ادبی و تاریخی را در کنارِ و درآمیخته با برداشت‌ها و تعبیرها و زبانزدها و تکیه‌کلام‌های روزمره و عامیانهٔ تودهٔ مردم می‌بیند، جای شگفتیِ زدگی نیست؛ چرا که این روایت‌ها آمیزهٔ ویژه‌ای هستند از بخش‌هایی از ادبِ فرهیختگان — البته با برداشت و

تلقی خاصّی پردازندگان از آن‌ها — و مجموعهٔ زبان و بیان و حکمتِ عملی و تجربیِ توده که در حضور آنان در کوچه و بازار و گرمابه و زورخانه و قهوه‌خانه شکل گرفته‌اند.

در این کوتاه‌سخن، به این بسنده می‌کنم که ویژگی‌ها و دیگرگونگی‌های این متن را در سنجش با شاهنامه در زیر دو عنوان بدین شرح برشمارم:

۱. زبان و بیانِ داستان‌ها

۲. زمینه‌های اندیشگی و اجتماعیِ داستان‌ها

۱. زبان و بیانِ داستان‌ها

الف) زبانِ داستان‌سراییِ عامیانه

زبانِ این روایت، با همهٔ آراستگی‌های ظاهریِ زبانی که در آن به چشم می‌خورد و بهره‌گیریِ گسترده از شاهنامه‌ی فردوسی، شعر دیگر شاعران، امثال و حکم و آیه‌ها و حدیث‌ها و تعبیرهای اخلاقی و اجتماعی و عرفانیِ عربی و فارسی در آن (که گفتم بر زبانِ متنِ هفت لشکر برتری آشکار دارد)، باز هم از زبانِ استوار و پیراسته و فرهیختهٔ استادِ طوس جداست و، در واپسین تحلیل، دارای ترکیبیِ عامیانه — مُنشیانه از زبانی می‌شود. ویژگی‌های ساختاری و اندیشگیِ متن در شیوهٔ کاربردِ زبان و چگونگیِ بیان و توصیفِ رویدادها نیز دیده می‌شود.

این زبان با جمله‌های طولانی و تودرتو و بیشتر با فعل‌های وصفی و جمع‌ها و ترکیب‌های معمول در نثرِ نفسگیرِ منشیانِ درباری و دیوانی از روزگارِ سلجوقیان تا قاجاریان، درآمیخته با زبانِ اداریِ سدهٔ اخیر از یک سو و زبانِ گفت‌وشنودِ کوچه و بازار، ملغمه‌ای است هفت‌جوش که بارها خواننده را ناگزیر از درنگ و نفس تازه کردن و بازخوانیِ عبارت‌ها می‌کند.

این نکته را نیز در همین جا باید بیفزایم که اعتقادِ راسخِ مؤلف به برخی از متن‌های تاریخیِ پسین و بیش از همه به ناسخ‌التواریخ و به ویژه گفتاوردهای فراوانش از متنِ اخیر و در جاهایی تقلید از شیوهٔ نگارشِ آن به پاره‌ای از

عبارت‌های متن آسیب رسانده و حال و هوای نثرِ مُنشیانۀ قاجاری داده و آن‌ها را با نثرِ ساده‌توده‌پسندِ نقالانۀ ناهمگون کرده است. با این حال، (به تکرار می‌گویم) همان بخش‌هایی از متن را که از آفتِ فاضل‌نمایی و مُغلق‌نویسی ایمن مانده‌اند باید غنیمت شمرد و همچون سندی معتبر در تاریخِ پژوهش در فرهنگ و زبانِ تودۀ مردمِ ایران ارزیابید و در شمارِ کتاب‌های بازبردی (مرجع) و پشتوانه‌ها جای داد.

ب) آمیزه‌ای از واژه‌های کهن و نو فارسی و وام‌واژه‌ها در این متن، انبوهی از واژه‌ها و ترکیب‌های کهن و گاه متروک و مهجورِ فارسی، عربی و ترکی را درآمیخته با تعبیرهای درباری، اداری، نظامی، سیاسی و کوچ‌بازاریِ معاصر و — حتی — وام‌واژه‌هایی از زبان‌های باختری می‌بینیم. افزون بر این، گاه به واژه‌ها و ترکیب‌هایی برمی‌خوریم که در بیشتر خاستگاه‌های معتبرِ زبان فارسی دیده نمی‌شوند. برای نمونه، شماری از واژگانِ هر یک از این گروه‌ها را در این جا می‌آورم:

یک) واژه‌ها و ترکیب‌های عربی: قصاص، جزیه، بلده، مطیب، ساحر، رافع، مناجات، نکاح، حباله نکاح، زفاف، صلب، اُنْتَبَیْن، صبحی، تقاص، خنوط، فواکه، طَلاَب، مَحْدَره، صیغه، لذا، لهذا، حَمَل، سِترِ عَوْرَت، بُردِ یَمانی، نادرُ الوُقوع، عَن قریب، باطلُ السحر، وسطُ السَّماء، آخِرُ الحِیَلِ بِالسَّیْفِ، وَعَلِیکَ السَّلَام وَ الْاِکْرَامِ و ...

دو) واژه‌ها و اصطلاح‌های درباری: مُخْلَع (خلعت گرفته)، جَلاد، میر غضب، قبله عالم، خلعتِ ملوکانه، عظیم الشان، عرضِ تهنیت، اشیای نفیسه سلطنتی، تشریف‌فرمایی، زمین ادب بوسیدن و ...

سه) واژه‌ها و ترکیب‌های سیاسی، اداری و نظامیِ معاصر: قشون، مالیات، داوطلب، اولیای امور، منتظر خدمت، صورت مجلس، هیئت نظامی، هیئت اعزامی، هیئت دولت، خلع سلاح، مأمورِ جلب، گروه‌بان، افسر، وزیر جنگ، تکمیل پرونده، عقد قرارداد، اخلاک‌گر، مستعمره، انقلاب و ...

چهار) واژه‌ها و اصطلاح‌های کوچه‌بازاری: بنده (من)، حرامزاده، زنازاده، شیرینی (رشوه)، اولاد (فرزند)، گردن‌کلفتی، ترک (پشتِ اسب)، یک عالم، حلالیت طلبیدن، ناکس، خود را گرفتن (ناگهان خود را پرتاب کردن در جایی یا روی کسی و چیزی) و ...

پنج) واژه‌های ترکی و مغولی: چکمه، تومان، قراول، قرق، سورسات (سیورسات)، ایل، أطراق، اتابک و ...

شش) وام‌واژه‌هایی از زبان‌های اروپایی: فامیل، فرونت (جبهه)، راپورت، ژست، پاگون (سردوشی)، کودتا، کیلومتر، رژیم و ...

هفت) کاربردهای ویژه: سارنج / سارنجی و کوهتر / کُهر (نام دو رزم‌افزار)، نی (نیزه)، عقربک و تَبَرک (نام دو افزار شکنجه)، چپ‌کن (نوعی جلیقهٔ زیر خفتان)، فنوک (غاشیبه و روکش مسند)، سیه طوسی (گونه‌ای کمان) و ...

پ) لحنِ گفتارِ پهلوانان

در شاهنامه‌ی فردوسی، هیچ موردی را نمی‌توان یافت که پهلوانی (ایرانی یا جز ایرانی) زبان به هرزه‌گفتاری بگشاید و، در گیر و دارِ ستیزه و خشم و پرخاش، دشنام‌های زبانزدِ فرومایگان را به هم‌آورد یا مخاطبِ خود برشمارد. رستم در خشمگینانه‌ترین خطابِ خود به کاوس به گفتن «چه خشم آورد؟ شاه کاوس کیست؟» و سپس «چه کاوس پیشم، چه یک مشت خاک!» بسنده می‌کند. همو در رودرویِ تاب‌سوزِ خود با اسفندیار، با همهٔ فشارِ خُردکننده‌ای که بر اثر خیره‌سری و پافشاریِ شاهزادهٔ جوان بر او وارد می‌آید، به هم‌آوردِ خود دشنام نمی‌دهد و تنها به جوانی و خامیِ او و افتاده بودنش در دامِ نیرنگِ گشتاسپ اشاره می‌کند. از سوی دیگر، اسفندیار نیز — با آن‌که از پایگاهِ غرورِ شاهزادگی و خودبرحق‌بینیِ آوازه‌گریِ دینی سخن می‌گوید — به جهان‌پهلوانِ پیر دشنام نمی‌دهد و تنها با اشاره به داستانِ کودکیِ زال او را فرزندِ یک «مرغ پرورده» می‌خواند.

اما در این روایت بارها می‌بینیم که لحن گفتارِ نقش‌ورزانِ داستان‌ها رنگ تند و دشنام‌آلودِ عامیانه و کوچه‌بازاری پیدا می‌کند. برای نمونه، پهلوانی، در اشاره به پیران و بیسه، سردار نامدار تورانی، می‌گوید: «پیران سگ کیست؟!» یا پهلوان دیگری، خطاب به اکرام، وزیر شاه خجند، می‌گوید: «سرت به هرچه‌نه بدترت کرده؛ مگر نگفتم جواب باید بر مُرادِ ما باشد؟!»

دشنام‌هایی همچون ناکس، حرامزاده، زنازاده و مانند آن‌ها همواره وردِ زبانِ نقش‌ورزانِ داستان‌هاست. این‌گونه هرزه‌درایی‌ها را تنها از زبانِ مردانِ پرخاشگر و تندخو نمی‌خوانیم، بلکه زبانِ بانویِ فرهیخته‌ای همچون تهمینه را نیز آلوده بدان می‌یابیم: «... بانو [تهمینه خطاب به شاه خجند] گفت: ساکت باش! سرت به هرچه‌نه بدترِ مافوقِ رفته!» یادمان نرفته است که فردوسی در وصف و ستایشِ همین بانو گفته است: «روانش خرد بود و تن جانِ پاک / تو گفتی که بهره ندارد ز خاک.»^۱

۲. زمینه‌های اندیشگی و اجتماعی داستان‌ها

الف) بینش جبری در فراروندِ داستان‌ها

در شاهنامه‌ی فردوسی، جبرِ سرنوشت و تقدیرِ ازلی بر فراروندِ داستان‌ها و زندگی و مرگِ پهلوانان فرمانرواست و هیچ‌کس از اختیارِ مطلق برخوردار نیست؛ اما نقش‌ورزان، در درونِ چنبرهٔ تقدیر نیز، از نمایشِ ارادهٔ گستاخ و توانایی‌های آدمی‌وارِ خویش بازمی‌ایستند. گویی سرنوشتِ محتوم را به هیچ می‌گیرند و با آگاهی از این واقعیتِ تلخ به سختی می‌کوشند و تا واپسین دم پایدار می‌مانند و چنگ در چهرهٔ تقدیر می‌زنند و عجز و درماندگی را به اندیشه و کردارِ آنان راهی نیست. وضعیتِ چون حیرانی و سرگشتگی رستم در کارِ نبرد با سهراب، هرچند جهان‌پهلوان را به غرقابِ فاجعه می‌کشاند، غریق نمی‌کند و، با همهٔ تلخکامی و سیاه‌روزی که در پی این نبرد هست،

۱. خا، دفتر دوم، ص ۱۲۲.

سراجم رستم است که بنا بر منش پهلوانی خویش و منطق و ساختِ حماسی داستان تصمیم می‌گیرد و پا به گسترهٔ کارزار می‌گذارد.^۱

اما، در این روایت، پهلوانان در برابر جبری که دستِ تقدیر بر سرِ آنان گماشته است درمانده و دست‌وپابسته و کُنش‌پذیرند و آگاهانه و گستاخانه نمی‌کوشند تا از تنگنا به در آیند. سهراب را نه (آن‌گونه که از لایهٔ بیرونی داستان برمی‌آید) خشم و خروش پهلوانی و ارادهٔ آگاهانهٔ او برای برهم زدنِ دو نظامِ خودکامهٔ ایران و توران، بلکه طرح‌افکنی و توطئهٔ افراسیاب و پیران به کارزار می‌کشاند و به نبرد با پدر و امی دارد و رستم نیز نه همچون روایت شاهنامه آگاه از دامی که بر سرِ راهش گسترده‌اند و، با این حال، مصمم به ورزیدنِ خویشکاریِ خود، بلکه آسیمه‌سر از تنگنایی که در آن گرفتار شده است و بی‌قرار از هول و هنگامه‌ای که می‌رود تا همهٔ آوازه و شکوه پهلوانی او را طوفان وار در کام کشد، به عرصهٔ نبردی شوم فرجام‌کشنده می‌شود. انگار در این شطرنجِ شوم سراجم نقشی جز نقشِ پیادگانِ شوربخت بدانان واگذار نشده است. اخگری در دلِ تیرگی‌اند و دیگر هیچ!

خوانندهٔ این روایت از خود می‌پرسد: «... اینان اگر آدمیزاد و پهلوان‌اند، کدام خویشکاری بر عهده‌شان است و با چه منطقی در داستان‌ها حضور دارند و چرا پی‌درپی رو به میدان می‌آورند و در چشم برهم زدن از پای درمی‌آیند و بی‌هیچ 'چرا'یی ناپدید می‌شوند؟!»

ب) در آمیختگی آیین‌ها و باورها در روایتِ نقالان در ناهمگونی با شاهنامه داستان‌های شاهنامه سندهای معتبری هستند برای شناختِ سرشت‌ها، خوی‌ها و منش‌های پهلوانان و شه‌یارانِ این منظومه که، از هزاره‌ها پیش از

۱. برای خواندن تحلیل‌هایی دیگرگونه از این بُن‌بستِ تراژیک رجوع کنید به جلیل دوستخواه، «آز و نیاز، دو دیوگردن‌فراز»، در کتاب حماسهٔ ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها (تهران: آگه، ۱۳۸۰)، صص ۱۷-۴۲ و محمد کلباسی، «رنجِ آز، نگاهی دیگر به داستان رستم و سهراب شاهنامه»، ایران‌شناسی ۱۰:۱، مریلند (آمریکا)، بهار ۱۳۷۷ و کارنامه ۸:۱، تهران، آبان و آذر ۱۳۷۸.

شکل‌گیری ادبی حماسه ملی ایران، بسیاری از سویه‌های زندگی فردی و جمعی آنان را در خود بلورینه کرده و به پسینیان سپرده‌اند. هیچ چیزی که این یکپارچگی ملی را بر هم زند در منظومه استاد طوس به چشم نمی‌خورد و این — به خودی خود — دستاورد بزرگی است.

اما در روایت نقّالان، به اقتضای بُن‌مایه‌های فکری و اجتماعی — که این متن بر بُنیادِ آن‌ها شکل گرفته است — ناهماهنگی‌های بسیار به چشم می‌خورد. برای نمونه، در صحنه‌ای بانو گُشسپ، دخترِ رستم، نماز شام می‌گزارد و بی‌درنگ به بزم می‌نشیند! یا سهراب در یکی از عرصه‌ها، با استناد به آیه‌ای از قرآن، یکی از سپاهیان خود را بنا بر قانون قصاص مجازات می‌کند! همچنین، در صحنه‌های گوناگون این روایت، می‌بینیم که کشتگان را به روش اسلامی خاکسپاری می‌کنند و نه به شیوه زرتشتی دخمه‌گذاری.

شاید بتوان این‌گونه موردها را نشانه‌های کمرنگِ گونه‌ای رواداری (آسان‌گیری) مذهبی و فاصله‌گرفتنی نه‌چندان آگاهانه و اندیشیده از یک سونگری و جزم‌باوری در این متن شمرد. چیزی که این برداشت نه‌چندان قطعی را تا اندازه‌ای تأیید می‌کند گرایش آشکار مؤلف در سرتاسر متن و نیز در سخنان جداگانه‌اش به «درویشی» و «صوفی‌گری» (و — اگر بتوان گفت — «عرفان») و کاربرد عنوان «مُرشد» برای خود و دیگر نقّالان و، با تأکید بر آن، متمایز شناختن نقّالان راستین (مُرشدان / آموزگاران اخلاق و جوانمردی) از «مُرشد نمایان» (نقّالان دروغین و فریبکار) است که کارشان این سخن مولوی را فرا یاد می‌آورد: «حرفِ درویشان بدزدد مردِ دون / تا بخواند بر سلیمی زان فسون!»

عنصر مهمّ دیگر در ساخت و بافتِ متنِ نقّالی، «جوانمردی» (فتوت)، کلیدواژه‌ای است همواره زبانزد و مورد تأکید مؤلف این متن و همه همتایانش و نشان از هم‌آمیزی آموزه اخلاقی و پرورشی ایشان با این شاخه دیرینه از فرهنگ توده دارد که — هرگاه متهم به خیالپردازی و دوری از پژوهش